

ضمیمه تئوریک

انقلاب سوسیالیستی بشیوه آسیایی!

(بخش دوم)

مصطفی مدنی

بعد از به سرانجام رسیدن انقلابات بورژوازی در غرب، آسیا با یک تاخیر طولانی از خواب قرون برخاست. با انتقال انقلاب از اروپا به شرق، آن «جمهوری» که انگلس مردن برای آنرا هدف خویش دانسته بود، نمای مجسمی بخود گرفت. تا پیش از برآمد حزب سوشیال دمکرات روسیه به رهبری لنین، هنوز مضمون «جمهوری دمکراتیک» برداشتهای کلی تری را تصویر می کرد. ظاهراً بورژوازی هنوز به خشونت دوران تخریب انقلابات آلوده بود و کسی نمی توانست از دمکراسی محصول دوران سازندگی و ثبات بورژوازی تصویر روشنی داشته باشد.

دموکراسی بورژوازی در مقام مقایسه با استبداد آسیایی جلوه های متضاد خود را بهتر نمایان کرد. لنین بمثابه مبتکر برنامه ای جدید در جنبش کارگری جهانی، دقیق تر از دیگران بر این ویژگی انگشت گذاشت و چکیده تجربیات باختر را که انگلس در یک جمله به سخن آورده بود، الهام بخش برنامه حزب نمود. او شعار «جمهوری» را در راس وظایف فوری و عاجل طبقه کارگر روسیه قرار داد. با این توصیف، وظایف جدید در شرق که هنوز تحت استیلای سرسخت استبداد مطلقه بود و از سوسیالیسم بسیار فاصله داشت با شعار «جمهوری» و «دمکراسی» بمثابه پیش شرط اساسی پیشرفت سوسیالیسم تعریف شد.

مضمون برنامه ای که لنین چارچوب آنرا در نخستین اثر تئوریک خود «دوستان مردم کیانند؟» توضیح داده است، تا تمامی آثار او که این ایده در آن نضج بیشتری پیدا می کند، هدف مرحله ای طبقه کارگر روسیه به هدایت انقلاب دمکراتیک یعنی رهبری مبارزه علیه سلطه تزارسیم، سرنگونی آن و استقرار یک جمهوری بورژوازی خلاصه می شود. یعنی وظیفه ای که بقول انگلس، بورژوازی خود جرات و جسارت انجام آنرا ندارد. طرح بحث لنین قبل از همه از سوی ارتدکس های مارکسیست که هر اقدام برای کسب قدرت توسط کارگر را به انقلاب کارگری و مهیا گشتن شرایط انقلاب سوسیالیستی مشروط می کردند، در تقابل قرار گرفت.

نخستین و بزرگترین مشاجره نظری مابین او و رهبران منشویک بر سر فرا رفتن از فرامین خطابه ۵۰ و یا ایستادن در چهارچوب آن بروز کرد. بعبارت دیگر اساسی ترین اختلاف در دو جناح قدرتمند حزب کارگری روسیه در پاسخ به این سوال شکل گرفت که می باید تا فرا رسیدن بلوغ طبقاتی پرولتاریا و شرایط مادی سوسیالیسم، سکات انقلاب را به بورژوازی سپرد و در موضع اپوزیسیون افراطی نسبت به حکومت جدید باقی ماند و یا می توان و باید در راس انقلاب قرار گرفت و با تاسیس یک جمهوری دمکراتیک راه پیشرفت بسوی سوسیالیسم را هموار کرد. پلخانف نماینده گرایشی بود که از نظر اول دفاع می کرد و لنین نظر دوم را تنها راه انکشاف سوسیالیسم در روسیه می دانست.

پلخانف و دیگر پیشروان منشویک بر این عقیده بودند که شرکت کمونیستها در قیام این خطر را برای حزب دارد که پرولتاریا آنرا مجبور کند قدرت سیاسی را بدست گیرد. از نظر آنها قرار گرفتن در کنار بورژوازی و سپرده شدن موقعیت رهبری به طبقه ای که برای اعمال کامل سلطه خویش به تکامل نرسیده است، بسیار خطرناک خواهد بود.

منشویزم در مورد چگونگی پیشبرد این وظیفه می گفت: «بهترین راه برای سازماندهی پرولتاریا در حزبی که نسبت به دولت بورژوا-دمکراتیک در اپوزیسیون قرار داشته باشد آن است که انقلاب بورژوازی را از پایین و از طریق اعمال فشار پرولتاریا بر دمکراتهای بر مسند قدرت بسط بدهد، در حالیکه لنین می خواهد نه تنها از پایین، نه تنها از کوچه و خیابان، بلکه از بالا، از سالنهای مرمرین دولت موقت نیز فشار پرولتاریا را بر انقلاب اعمال کند.»

از نظر لنین این فرمولبندی در مورد او کاملاً درست بود. «آری ما همین را می خواهیم، ما همواره گفته ایم که انقلاب ما بورژوازی را تحکیم بقیه در صفحه ۴

طرح بحثی پیرامون:

اتحادها، ائتلافها، سیاست ما،

(قسمت آخر)

فرید

۴- سیاست ما

وقتی که از سیاست سخن گفته می شود، هدف از آن مجموعه تدابیری هستند، که برای رسیدن به هدف معینی اتخاذ و عملی می شوند. سیاست جدی و عملی، علاوه بر این که از تحلیل جدی واقعیتها سرچشمه می گیرد و برای تاثیر گذاری بر همین واقعیت و تغییر آنها عملی می شود، برای عملی شدن، مستلزم دقت در ارائه، بعبارت دیگر، اجتناب از تناقضات درونی و کلی گویی و ابهام است. بدون این دقت، هیچ سیاستی قادر نیست، از حد حرف فراتر رفته و به عمل مشخص فراروید. بعنوان مثال خواست کلی اتحاد یا ائتلاف، پافشاری هزار باره بر هر کدام از آنها، بدون آن که منجر به تعریف دقیق سیاست عملی مشخصی و اقدام بر اساس آن گردد، منشا هیچ اثر جدی نخواهد بود. از همین رو نیز، سیاست عملی نه اعلام نظر کلی، بلکه مشخص و مبتنی بر تحلیل عینی از شرایط زمانی و مکانی مشخص ناظر بر چنین سیاستی و هم چنین امکانات عمل مشخص نیروی تعیین کننده سیاست است. هیچ نیروی مجاز نیست وظایفی را پیش روی خود قرار دهد که فاقد زمینه عینی است و یا خود قادر به انجام آن نیست. چنین نیروی نه فقط خود در امر سیاسی خویش جدی نیست، بلکه بطریق اولی دیگران نیز آن را جدی نخواهند گرفت.

با عنایت از این نقطه نظر نیز، هدف این بحث، نگاهی به سیاستهای ما در زمینه اتحادها و ائتلافها و اشاره به برخی از ضعفها و نیز نقاط قوت آنهاست.

الف- ما و اتحاد چپ

سیاست ما در مورد اتحاد چپ، با هویت ما بعنوان نیروی چپ، ارتباطی ناگسستگی دارد و خود وجهی از این هویت و تلاش ما برای سازمان دادن خود بعنوان یک نیروی چپ است. این امر حائز اهمیتی دو چندان می شود، زمانی که در نظر بگیریم که سازمان ما، حاصل وحدتها و خود بطور دینامیک در حال شدن است، ترکیبی از نیروهای است، که با منطق خاص، اما در ترکیبی جدید و اهداف و معیارهائی مشترک متحد شده اند و این اتحاد در همین حد حتی کوچک و محدود خود، بیان امکان پذیری تحقق هدف اتحاد چپ است.

این واقعیت در تنظیم سیاست ما در مورد اتحاد چپ تاثیر خود را بر جای گذاشته است. سازمان ما با توجه به تجربه ای عملی خود مبانی لازم برای چنین اتحادی را بسیار موجز اعلام کرده است. در قطعنامه مربوط به وحدت، بر اتحاد حول اساسی ترین مبانی برنامه ای چپ تاکید کرده است. در ارزیابی از نیروهای چپ، برسد و مانع سکتاریسم در راه رسیدن به یک اتحاد فراگیر در درون چپ و در قطعنامه مربوطه به وظایف ما در شرایط کنونی، بر حرکت از طریق «اتحاد عملها و ائتلافها» به سوی وحدت پافشاری نموده است.

در واقع، کنگره ای ما، سه وجه از یک سیاست را در سه جایگاه متفاوت تعیین نموده است.

در مورد هر کدام از این وجوه می توان گفت:

اولاً، تاکید بر مبانی برنامه ای و اساسی ترین آنها، بعنوان محور اتحاد چپ، حائز اهمیت متدولوژیک در برخورد به امر اتحاد است، در واقع امر نیز، اتحاد اگر بر اساسی پاسخ به یک ضرورت معین در چپ بقیه در صفحه ۲

بقیه از صفحه ۱

طرح بحثی پیرامون...

ایران شکل بگیرد، آن ضرورت قبل از همه، روشن نمودن این واقعیت است که برای چه نیاز به اتحاد و اساساً چه هست؟

ضعف سیاست ما، نه در این تاکید درست بر مبانی برنامه‌ای، بلکه در فراتر نرفتن از آن و عدم ارائه طرح روشن و قابل بحث و مشخص از این مبانی در جریان فعالیت ما بعد از کنگره تاکنون بوده است.

ثانیاً، تاکید ما بر مبارزه با سکتاریسم و فرقه‌گرایی در برخورد به امر اتحاد چپ، تاکیدی به جا و هنوز هم درست است. اگر چه این روحیه، زیر فشار واقعیت‌ها بتدریج از صفوف چپ رخت بر می‌بندد، اما هنوز روحیه غالب است و در اشکال متفاوت خود را باز تولید می‌کند. دفاع از فرقه خودی بعنوان محور زمین، اما، جای خود را در شرایطی که احساسات فرقه‌پرستانه مذموم است، به دفاع از این یا آن گروه‌بندی خودی، تحویل می‌دهد.

سازمان ما، در اجتناب از ورود به این یا آن گروه‌بندی تحت عنوان اتحاد و غیره، و نقد چنین روحیاتی، اگر چه محق بوده است، اما قادر به ارائه یک مفی روشن در این زمینه نشده است و نقد ما از سکتاریسم به یک روش برخورد نقشه‌مند فرا تر و نییده است.

ثالثاً، اتحاد در عمل، وجه دیگر سیاست ما، نه فقط بر اولویت فعالیت سازمان‌نگرانه ما، که جایگاه و ضرورت هر اتحادی در چارچوب و بستر چنین فعالیتی انگشت می‌گذارد. ما سازمانی با وظیفه، نه فقط اتحاد، بلکه با وظائف معین سیاسی و تشکیلاتی هستیم که از جمله آنها و برای تقویت آنها، اتحاد چپ ایران است. این اتحاد نیست که اصل بر وجود فعال ماست، بلکه این حضور موثر و فعال ماست که اتحاد را برای گسترش آتی و تحول کیفی خود حائز اهمیت حیاتی می‌سازد. تاکید بر اتحاد در عمل، در حقیقت مبارزه با این روحیه نیز هست که بدون تحقق اتحاد، خود را بی‌چشم‌انداز می‌بیند و فعالیت موثر و عملی را در گرو حصول به مدینه‌ی فاضله‌ی چپ می‌داند. روحیه‌ای که قبل از همه حضور فعلی چپ را نیز به سوی انحلال و تجزیه سوق می‌دهد، تا در جهت اتحاد و استحکام آن کام بردارد.

این وجه از سیاست ما متوجه آن نیروهائی است که قادرند نیروی محرکه‌ی اتحاد چپ باشند و در امر چپ، آماده‌ی اقدام عملی مشترک‌اند و از طریق همین عمل مشترک و ضرورت گسترش و تعمیق آن نیز، ضرورت آینده‌ی مشترک را درک می‌کنند.

اگر جمع‌بندی کنیم، هر سه وجه از سیاست ما، در برخورد به امر اتحاد چپ، در اساس کلی، بدون پرداختن به آنها، حائز فقط اهمیت متداول و یک و نه عملی هستند. فعالیت عملی ما، در عبور از این کلیات و ارائه یک سیاست روشن و تعریف شده بسیار محدود، بدون نقشه و در برخی موارد در حد هیچ بوده است. به تناسب همین واقعیت نیز، ما نه سیاست تعریف شده با چهره‌ی مشخص داشته‌ایم، و نه پراتیکی در این زمینه که جمع‌بندی شده و بعنوان تجربه، موضوع نقد باشد و تمام فعالیت ما در این عرصه به مباحثی پراکنده در ارگان ما خلاصه می‌شود.

سیاست ما، برای اتحاد چپ، در شرایط آتی، باید نقطه‌ی عزیمت‌های اولیه خود را که حاصل تجربه‌ی عملی وحدت‌های ماست، حفظ نماید. اما توقف در این نقطه عزیمت‌ها الزاماً منجر به وحدت نخواهد شد، یا اصولاً سیاست محسوب نمی‌شود. ما باید سیاست روشن و تعریف شده برای شرایط آتی تدوین نماییم.

سیاست ما برای اتحاد چپ:

۱- باید نه کلی، بلکه مشخص باشد. از حد یک روش برخورد خارج شده به تعریف اجزاء خود بپردازد و روشن نماید که هدف از مبانی برنامه‌ای چیست؟ این امر نه فقط برای شکل دادن به یک اتحاد در مجموعه‌ی چپ، بلکه از نقطه نظر انکشاف درونی نیروی موجود ما، در جهت دادن و گشودن چشم‌انداز پیش‌روی آن، حیاتی است. سازمان ما، امروز فاقد برنامه به مفهوم رایج و سنتی آن است. اما، تدوین یا بهتر است گفته شود، ترکیب رایج چنین برنامه‌ای نیز، هیچ تغییر جدی در وضعیت جاری ما نخواهد داد و به طریق اولی، لغزیدن در مسیر چنین برنامه‌نویسی‌هایی حاوی هیچ‌گونه دستاوردی در مبارزه برای اتحاد چپ

ایران نیز نخواهد بود. مسیر فعالیت ثمربخش و موثر آن چپ، نه از کور راه‌های شکست خورده‌ی دیروز آن، بلکه درست برعکس از نقد پراتیک تاکنونی آن در تمامی زمینه‌ها می‌گذرد.

مساله اساسی این است که برای خواست اتحاد، اول باید تلاش کرد، برای تحقق چه چشم‌اندازی باید متحد شد. چرا چنین چشم‌اندازی اصولاً چپ است، و دارای ارزش مبارزه متحد ماست؟ اگر تعاریف موجود و بعضاً مرسوم ما در این زمینه کافی بود، اولاً ما نباید، با چپ نامتحد روبرو می‌بودیم، ثانیاً بفرض پذیرش این وجود نامتحد بدلائل تاریخی معین، نباید امروز مشکل چگونگی و چرایی اتحاد می‌داشتیم.

بنابراین در تعیین سیاست برای اتحاد، نخست باید سر فصل‌های سیاست ما روشن باشد. تاکید بر تعیین کنندگی اتحاد برای چه؟ اصل اول این صراحت است. دوم این که فعالیت نظری ما حول توضیح این سر فصل‌ها، تصریح آنها متمرکز شود. سوم، روابط و مناسبات متقابل ما، با نیروها و فعالین چپ، بر اساس تبادل نظر و بحث جدی بر سر چنین مسائلی پی‌ریزی شده، جمع‌بندی از این مباحث و تعمیق آنها در سطح دیگری به صورت علنی ارائه و دنبال شود و این امر بعنوان بخشی از فعالیت روزمره‌ی ما، در مناسبات ما با نیروهای چپ تلقی شود.

۲- مبارزه با سکتاریسم را بعنوان پای اصلی مبارزه برای اتحاد با تاکیدی روشن‌تر ادامه دهد. اهمیت این مبارزه در این نیست که وجود سکتاریسم در دیگران را به نقد می‌کشد، قبل از همه، از بازتولید بیماری در محیط خود جلوگیری می‌نماید. مسلماً رویگردانی از فرقه‌پرستی و اصل قرار دادن انتخاب سیاسی، در شرایطی که هنوز محیط چپ عمدتاً محیط بسته فرقه‌هاست، بسیار دشوار و بعضاً نابودکننده است. هنوز کم هستند نیروهائی که بدون حس وابستگی گروهی و اصولاً احساس خودمحوربینی گروهی، تعادل خود را از دست می‌دهند. هر چند تعلقات سیاسی و ایدئولوژیک، به کندی، اما، بتدریج خلاء وابستگی‌های فرقه‌ای را پر می‌کنند، ولی هنوز به گرایش موثر و تعیین کننده در صفوف فعالین چپ ایران تبدیل نشده‌اند. یکی از دلایل آن تحول بطنی درونی چپ ایران است، اما دلیل اصلی آن، در فرا نرویندن چپ ایران به یک نیروی برنامه‌ای با جایگاه اجتماعی و متکی بر نیرو و جنبش اجتماعی مشخص است.

سیاست ما، باید در خدمت فرارویندن چپ به چنین نیروی باشد. چپ ایران، باید به جای حراست از افتخارات خصوصی فرقه‌ای، با حرکت از منافع کل جامعه، تحولات بنیادی در نظام اجتماعی را به فرجام رساند و به جای سازماندهی مجدد فرقه‌ها حول این یا آن شعار مقدس، جنبشی در مقیاس جامعه را سازماندهی و رهبری نماید.

روشن است که بیرون کشیدن چپ از زیر آوار موجود فرقه‌ها و احیای آن در جایگاه خود بعنوان یک جنبش اجتماعی، کاری نه آسان، و نه در عین حال اجتناب‌پذیر است. روحیات حزبی، در حال حاضر و در میان بخش اعظم فعالین چپ، مغلوب روحیات فرقه‌ای است. مبارزه با فرقه‌پرستی و توجیهات فرقه‌ای در برخورد با ضرورت اتحاد چپ، اما، می‌تواند و می‌باید نیروی جدیدی را به میدان کشد و سازمان دهد که با عزیمت از نقطه‌نظر منافع جنبش اجتماعی چپ، سامانه آینده‌ی چپ را پی‌ریزد. چنین نیروی نه الزاماً از طریق به هم پیوستن فرقه‌ها و محافل، که بخشاً از تلاشی و سقوط آنها سر بر خواهد آورد و شعارها و اصول ابدی و مقدس فرقه‌ای را با خود فرقه‌ها، به گور خواهد سپرد. اتکای اصلی چنین نیروی بر جنبش جدیدی در چپ ایران که با نقد گذشته چپ، سرمنشاء جهشی دیگر و آغاز دیگری در تاریخ آن میگردد، خواهد بود.

سیاست سازمان در مبارزه برای اتحاد چپ، باید در خدمت چنین جهشی و چنین آغاز دوباره‌ای باشد.

۳- باید مفهوم اتحاد در عمل را روشن‌تر نموده، جایگاه تاکید بر آن را تصریح نماید.

اتحاد در عمل، همانطور که قبلاً نیز گفته شد، به مفهوم آن است که نیروی مطرح کننده و مبلغ اتحاد، خود نیروی عامل و در عین حال در حال کشف امکانات عملی پیشبرد چنین اتحادی در عرصه مبارزات سیاسی و در وجه مشخص دارای پتانسیل سازماندهی ارگانیک تشکیلاتی برای ادامه کاری حضور خویش است. از این نقطه‌نظر، وحدت نه خواست مشتق مجامع بحث و جدل و یا منتظران کسب قدرت حضور در صحنه‌ی فعالیت سیاسی و تشکیلاتی، بلکه ضرورت پیشرفت سیاسی و تشکیلاتی معین و لازمه تکامل و تحول آتی آن است. به‌بارتی دیگر، عمل وحدت، کلید

است».

همچنین در ارزیابی از نیروهای سیاسی، اعلام شده است که «با بخش دیگری از نیروهایی که سابقه‌ی چپ دارند... و در چند ساله‌ی اخیر هر چه بیشتر به لیبرالها نزدیک شده‌اند»، «هرگونه اتحاد عملی را مادام که یک برنامه عمل مشخص در دفاع از دموکراسی راهنمای آن باشد، مجاز می‌دانیم». در مورد دیگری و در ارزیابی از لیبرالها، متناسب با معیارهای فوق نیز نتیجه گرفته شده است: «از نظر ما هر کجا که هر یک از نیروهای این طیف از اصلاحات دموکراتیک به نفع مردم دفاع کنند و یا بمقابله با بی‌حقوقی اجتماعی و سیاست سرکوب جمهوری اسلامی برخیزند، در آن مورد مشخص اتحاد عمل با آنان مجاز است».

اما، برخلاف دو مورد فوق، در برخورد با مجاهدین خلق و سلطنت‌طلبان، علیرغم این که آن دو، سرنگونی جمهوری اسلامی را مطرح می‌کنند، نه فقط «نیروی سرنگونی»، «تقویت» نمی‌شود، بلکه برعکس با مجاهدین «مادام که حقوق دموکراتیک مردم را به رسمیت نشناسد»، هرگونه همکاری و ائتلاف سیاسی مردود است و در مورد سلطنت‌طلبان «هرگونه ائتلاف سیاسی و هر شکل از همکاری، ناباوری به حق حاکمیت مردم» ارزیابی شده است.

در عمل نیز، سازمان ما، از محدوده‌ی همکاریهای رایج بین ۴ جریان که اکنون سالهاست ادامه دارد، فراتر نرفته است.

اگر جمع‌بندی کنیم، ما عموماً دو معیار در قطعنامه مربوط به سیاستهای ائتلافی داریم.

۱- سرنگونی رژیم که در بحث از جنبه درصدر همه‌ی موارد دیگر است و در اتحاد عمل‌ها وظیفه ما، «تقویت» نیروهای معتقد به سرنگونی است.

۲- «به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک مردم»، یا دفاع از دموکراسی... که بدون تأمین آن، سرفصل سیاست جنبه ما یعنی سرنگونی، نیز، برای اتحاد عمل کافی نیست.

سوال این است که کدامیک از این دو معیار در سیاستهای ائتلافی ما، تعیین‌کننده است؟

جواب قطعنامه ما، در یک مورد این است که سرنگونی تعیین‌کننده است حتی در اتحاد عمل‌ها، نیز «تقویت نیروی سرنگونی در انتخاب ما تعیین‌کننده است». اما در مورد دیگری مقرر بر آن است که «به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک مردم» تعیین‌کننده است. پس تقویت نیروی سرنگونی در تمامی موارد، در انتخاب ما، تعیین‌کننده نیست. بعبارت دیگر، آنجا که نیروها معتقد به سرنگونی نیستند، مثل لیبرالها و مثلاً اکثریت، در چارچوب «دفاع از دموکراسی» اتحاد عمل مجاز است، اما تقویت نیروی سرنگونی تعیین‌کننده است، در جای دیگری که اعتقاد به سرنگونی با حرارت تمام دنبال می‌شود مثل مورد مجاهدین، اما به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک مردم غائب است، نه فقط تقویت نیروی سرنگونی مطرح نیست، بلکه اتحاد عمل هم منتفی است.

۱- ما چه می‌خواهیم؟

سوال اول در ارزیابی از سیاست ائتلافی ما، این است که ما چه می‌خواهیم و هدف سیاست ائتلافی ما چیست؟

ما مسلماً بعنوان یک سازمان چپ، خواستار دگرگونی عمیق در جامعه و برقراری نظام مبتنی بر عدالت اجتماعی یعنی سوسیالیسم هستیم، ولی ما در شرایط فعلی و در مبارزه علیه جمهوری اسلامی تنها نیروی- بعنوان چپ نیستیم که خواهان تغییرات در وضعیت فعلی هستیم. نیروهای دیگری هم هستند که به تناسب موضع و جایگاه اجتماعی خود، خواهان تحولاتی در وضعیت فعلی جامعه‌ی ما می‌باشند و ما در این مرحله از مبارزات خود با آنها همسو و تا حد زیادی هم سرنوشت- ولو بطور موقتی- هستیم. سیاست ائتلافی ما، قرار است، همکاریها و اتحاد عمل‌ها در این یا آن زمینه را بین ما و این نیروها تنظیم کند و معیارهای ما ظاهراً میزان سنج این رابطه‌اند. اما زمانی که ما در برخورد به دو سنخ از نیروها با دو معیار تعیین‌کننده متفاوت مواجه هستیم، در واقع سیاست ما، متناقض و عملاً فاقد زمینه عملی است. اما قطعنامه‌های ما، در عین ابهامات، دست آخر این تناقض را در حرف هم شده، به نفع یکی از این معیارها حل کرده است.

به هم پیوستن این فعالیت‌های مجزا، منفرد و در مقایسه با کل چپ، محدود و تبدیل این روندها، به یک تلاش همگانی نه فقط از نقطه نظر کمی گسترده، بلکه از نقطه نظر کارآیی بمراتب متحول‌تر و کیفی‌تر است.

اتحاد در عمل، نیروی بالفعل چپ را در جذب ذخائر موجود و به آسانی سازمان‌پذیر آن، یاری می‌نماید، اما بیش از آن چگونگی حضور چپ و چرایی آن را به یکی از محورهای اصلی مباحثات درونی آن مبدل می‌نماید.

شکی نیست، حوزه‌ی عمل چپ، امروز بسیار محدود است. اما در این هم شکی نیست که بدون وجود همین حوزه‌ی محدود هم، نیروی چپ می‌باید خود را سازمان می‌داد. و چه بسا از صفر شروع می‌کرد. امروز اگر چپ، به سنت‌های انتقادی خود وفادار باشد، از موقعیتی بمراتب فراتر از صفر و از موضع یک تجربه‌ی هر چند بخشاً شکست خورده، اما، آموزنده، از نقطه نظر سیاسی، می‌تواند آغاز کند. که در بطن این تجربه، نه فقط اشتباهات و بعضاً حتی سقوط سیاسی، که با روی بلند مقاومت‌ها و تلاش‌های ارزشمند سیاسی برای برافراشته نگه‌داشتن پرچم جنبش سیاسی چپ نیز، وجود دارند و خود کارپایه مستحکمی برای نهادن بنای ساختمان یک چپ جدید هستند. عمل چپ ادامه‌ی این سنت‌ها و اتحاد وسیله گسترش آنهاست!

سازمان ما، بدون گشودن چشم‌انداز روشن اتحادهای آینده، قادر به تاثیرگذاری بر روندهای جاری در صفوف چپ ایران نخواهد شد و این در حالی است که ما به لحاظ ویژگیهای خاص خود، بعنوان نیروی حاصل اتحاد، بیش از هر نیروی دیگری قادر به دامن زدن به تحولات جدی در نحوه‌ی برخورد به امر اتحاد چپ و پیشبرد آن هستیم.

سازمان ما، قادر است طیف وسیعی از نیروهایی را در صفوف چپ ایران مورد خطاب سیاست‌های خود قرار دهد که هیچ نیروی دیگری، قادر به جذب آنها حول سیاست‌های خود نیست. اگر یک سر این نیرو، نیروی گریز از سکتاریسم و سنت‌های سکتاریستی و انزواطلبانه رایج در گذشته نه چندان دور چپ باشد، دامنه دیگر این نیرو، نیروی مقاومت در مقابل لیبرالیزه کردن چپ و بی‌هویت ساختن آن را در بر می‌گیرد. خصوصیت خود ویژه‌ی این نیرو، تعقل و تفکر در مبانی حرکت خود و قدرت انتخاب آن است. همین واقعیت نیز نه فقط امتناع از بازگشت به عقب و دست و پا زدن در چارچوب شعارهای کهنه شده و انزواطلبانه سکتاریستی را امکان‌پذیر می‌سازد، بلکه اجتناب از باختن هویت چپ و در غلطیدن به دام موضع دیگران را میسر نموده و انتخاب آگاهانه هویت چپ را میسر می‌نماید.

سیاست ما، در مورد اتحاد چپ، باید به زبان گفتگو با چنین نیرویی و به حرکت درآوردن آن در جهت اهداف چپ و سازماندهی آن تبدیل شود. در آن صورت است که ما می‌توانیم بگوئیم در زمینه اتحاد چپ ایران، موفق به برداشتن یک گام عملی جدی شده‌ایم و سیاست ما، دارای چشم‌انداز است!

ب- سیاست ائتلافی ما

سازمان ما را باید جزو نیروهایی در صفوف چپ محسوب داشت که بر جایگاه و اهمیت سیاست‌های ائتلافی در فعالیت‌های سیاسی خود واقف است. اما در عین حال، باید گفت علیرغم گام‌های مثبت در تدقیق این سیاست، هنوز نتوانسته است از محدوده‌ی تناقضات رایج چپ در این زمینه فاصله چندانی گرفته و از آنها فراتر رفته و عرصه‌ی عمل خود را گسترش دهد.

سیاست ائتلافی ما در دو زمینه جمع‌بندی شده است:

۱- جنبه

۲- اتحاد عمل

هدف جنبه مورد نظر سازمان ما، «الف- سرنگونی جمهوری اسلامی، ب- استقرار یک دولت موقت انقلابی، ج- فراخوان مجلس موسسان منتخب مردم...» است. منظور اتحاد عمل، اقدامات مشترک «با کلیه نیروهای متفرقی بر سر مطالبات فوری سیاسی و اقتصادی- اجتماعی»، برای «گسترش مبارزه علیه ارتجاع حاکم می‌باشد» اما، «طبیعاً در شرایط کنونی که بخشی از نیروها بدرجات مختلف سیاست سرنگونی رژیم را زیر سوال برده‌اند»، در طرح موضع مشترک علیه جمهوری اسلامی، «تقویت نیروی سرنگونی در انتخاب ما تعیین‌کننده

۲- ما نیروی فقط سرنگونی نیستیم!

حصول به یک جبهه باشد. در حقیقت نیز، جبهه‌ی قبل از آن که خواست و اراده‌ی کسی باشد، محصول حد معینی از مناسبات و همکاری‌های بین احزاب و نیروهای سیاسی و ضرورت قدرت بسیج جمعی آنها برای رسیدن به اهداف جمعی است.

بنابراین سازمان ما، در شرایط آتی، باید با تصریح این واقعیت که وزن اصلی فعالیت‌های ائتلافی ما را قبل از همه اتحاد عمل‌ها تشکیل می‌دهند، مابقی چنین اتحاد عمل‌هایی را دقیق‌تر تعیین نموده و جبهه را بعنوان چشم‌انداز فعالیت عملی ما در این زمینه قلمداد کرده، چگونگی آن را به توافق نهایی نیروهای چنین ائتلافی واگذار نماید.

ه شکی نیست که ادامه‌ی چندین ساله فعالیت مشترک ۴ جریان در حوزه‌های معینی، امری قابل تقدیر و گام مهمی در جهت سازماندهی اتحاد عمل‌های پایدار میان نیروهای سیاسی محسوب می‌شود. اما توقف این اتحاد عمل در همان حد اولیه و محدود آن و چه بسا تحول کند و ناکافی آن از یک جمع صادرکننده این یا آن اطلاعیه مشترک به یک اتحاد سیاسی قابل گسترش، ادامه‌ی کار ۴ جریان را با خطر جدی فروپاشی و حتی در صورت ادامه، فاقد اولویت سیاسی برای جریان‌های جدی درون آن، می‌سازد و سازمان ما بعنوان یکی از جریان‌ها موثر و ذنبغ و جدی در ۴ جریان، باید در سیاست عملی خود، در شرایط آتی، بیش از پیش به این واقعیت توجه نموده، با دامن‌زدن به بحث حول آینده و نیز چشم‌انداز اتحاد عمل چهار جریان، راه گسترش و کارایی بیشتر آن را هموار نماید.



بقیه از صفحه ۱

انقلاب سوسیالیستی...

خواهد کرد نه تضعیف و این برای پرولتاریا شرایط لازم جهت پیشبرد مبارزه پیروزمندانه برای سوسیالیسم را بوجود خواهد آورد»، «اگر ما در طرح خواست عملی سرنگونی فوری حکومت استبدادی صادق و جدی هستیم باید تصور روشنی در اینباره در ذهن داشته باشیم و دقیقاً بدانیم که چه دولت دیگری را می‌خواهیم جانشین دولتی سازیم که قرار است سرنگون شود». طرح لنین برای دولت جایگزین، دولت موقت انقلابی و فراخوان مجلس موسسان برای تاسیس یک جمهوری دمکراتیک از طریق برآوردن خواست حق رای همگانی آزاد، برابر و مخفی بود. او تاکید داشت: اولاً طبقه کارگر روسیه برخلاف اروپا که سالیان طولانی از آزادی برخوردار بوده بدون یک انقلاب بورژوازی حتی نمی‌تواند خواب چنین آزادی را ببیند، ثانیاً برخلاف اروپا بدون دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی جمهوری دمکراتیک در روسیه غیرممکن است. «متأسفانه مارکس این شرایط را نمی‌شناخت و درباره‌اش چیزی ننوشت». پس رفقاً نرسید از اینکه با شرکت، شرکتهای پرتوان و تا به آخر به‌مراه بورژوازی و دموکراتهای انقلابی در یک انقلاب جمهوری‌خواهانه خویشتن را بیالایند. ما انقلاب سیاسی روسیه را پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی اروپا قرار خواهیم داد.

(گزارشات درباره شرکت سوسیال دموکراتها در دولت موقت انقلابی آوریل ۱۹۰۵)

خطری که منشویکها حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را نسبت به آن هشدار می‌دادند این بود:

«چنانچه یک سازمان سوسیال دمکرات نیرومند و انقلابی بتواند قیام مسلحانه عمومی مردم علیه استبداد را زمانبندی کرده و به اجرا درآورد، آنچنانکه لنین خوایش را می‌بیند، آیا واضح نیست که در اینصورت اراده عموم مردم در فرآیند انقلاب دقیقاً همین حزب را بعنوان دولت موقت منصوب خواهد نمود؟ آیا واضح نیست مردم سرنوشت بلاواسطه انقلاب را دقیقاً فقط به این حزب و نه به حزب دیگری خواهند سپرد. و آیا واضح نیست که این حزب که نمی‌خواهد به اعتماد مردم خیانت کند، مجبور خواهد بود به حکم وظیفه، قدرت را بدست گیرد و آنرا تا زمانیکه پیروزی انقلاب را با اقدامات انقلابی تثبیت نکرده است حفظ کند؟»

(مارتینف، دو دیکتاتوری ۱۹۰۵)

اما تاریخ انقلاب روسیه بگونه‌ای دیگر رقم خورد. نه آنگونه که لنین ساختمان آنرا طراحی کرده بود، نه بدانصورت که منشویکها از آن

منتفی بودن ائتلاف با نیروهایی که علیرغم اعتقاد به سرنگونی، به حقوق دمکراتیک مردم واقعی نمی‌گذارند، نشاندهنده این واقعیت است که ما، نیروی فقط سرنگونی نیستیم بعبارتی دیگر، صرف اعتقاد به سرنگونی مستلزم اتحاد عمل یا همکاری مشترک نیست. برای این همکاری عامل تعیین‌کننده دیگری ضروری است که خود، تعیین‌کنندگی سرنگونی را عملاً منتفی می‌سازد. دفاع از حقوق دمکراتیک مردم!

۳- ما نیروی مدافع حقوق دمکراتیک مردم هستیم!

اتحاد عمل حول این حقوق و برای این حقوق، با نیروهایی که علیرغم عدم اعتقاد به سرنگونی رژیم، در سیاست‌های ما پیش‌بینی شده است، به همراه رد چنین اتحاد عمل‌هایی صرفاً حول سرنگونی، نشاندهنده این واقعیت است که ما قبل از همه نیروی مدافع حقوق دمکراتیک مردم و سازماندهی مبارزات آنان در جهت تحقق آنها، از جمله حق مسلم آنها در قیام علیه رژیم ستمگر کنونی هستیم. ما فقط نیروی نفی رژیم، از طریق یک شکل معین و روش مشخص، که قبل از همه حاصل ارزیابی ما از وضعیت سیاسی است، نیستیم، ما در این نفی قبل از همه وجه اثباتی مشخصی را دنبال می‌کنیم که برای انکشاف آتی جامعه ما، از اهمیت حیاتی برخوردار است. «جمهوری اسلامی باید سرنگون شود» هويت ما نیست، تاکتیک سیاسی در ارزیابی از شرایط سیاسی است. اما به جای آن چه سیستمی باید جایگزین شود، کدام مابقی سیاسی باید پی‌ریزی شود و چه نوع حکومتی باید جایگزین آن و چگونه شود، بیانگر هويت سیاسی ماست و سیاست ائتلافی ما، قبل از هر چیزی متأثر از آن است. و ارزیابی ما، مساله بعدی و موضوع بحث بین ما و تمامی کسانی است که علیرغم دفاع از حقوق دمکراتیک در این یا آن مورد یا در کل آن، منکر شمول این حقوق به نحوه‌ی برخورد مردم یا یک حکومت سرکوبگر و مخالف دعوت آنها به قیام علیه آن و بدست گرفتن سرنوشت خویش هستند.

سیاست ائتلافی ما، باید در فرمولبندی خود صراحت پیدا کند. به تعیین‌کنندگی نه ارزیابی خاص ما از شرایط سیاسی، یا تحلیل ما از احزاب دیگر، بلکه در درجه اول برنامه مورد نظر برای تحولات آتی در ایران، در ائتلاف با نیروهای دیگر تاکید مشخص نماید. این امر راه را برای همکاری با نیروهای دیگر، هموار خواهد ساخت و شمار این نیروها، فقط به چهار جریان مؤتلف فعلی ما منحصر نخواهد شد.

۴- اتحاد عمل یا جبهه؟

در سیاست ائتلافی ما، اختصاص دو جایگاه جداگانه به جبهه و اتحاد عمل، این دو را از همدیگر تفکیک نموده است. اما روشن نیست، رابطه‌ی این دو چیست، وزن اصلی فعالیت عملی ما متوجه کدام است؟ در یک نگاه و با توجه به وزن پرداختن به هر کدام، می‌تواند این نتیجه گرفته شود، که جبهه با توجه به صراحت در پرداختن آن، وظیفه روز است. حتی وظیفه‌ی دائمی ما، اتحاد عمل حول مطالبات سیاسی و اقتصادی نیز، با توجه به خصلت تعیین‌کننده جبهه‌ی ما، تحت تأثیر آن قرار گرفته است و ما در اتحاد عمل‌ها نیز، موظف به تقویت نیروی سرنگونی شده، تقویت این بلوک در اتحاد عمل برای ما تعیین‌کننده گشته است. اما در عین حال، خود وجود بندی در رابطه با اتحاد عمل، توضیح دهنده این واقعیت است که ما هنوز از سطحی از همکاری و مناسبات بین نیروها که لازمه‌ی تشکیل هر جبهه‌ای است، بسیار دور هستیم و هنوز باید اتحاد عمل‌های موردی و بر سر مطالبات روزمره را سازمان دهیم، تا در اندیشه توافق بر سر یک برنامه کاملی از یک سری مطالبات مرحله‌ای باشیم.

در واقعیت امر نیز، در سازمان ما، کسی در این امر تردیدی ندارد که ما در محیطی از مناسبات پیشرفته سیاسی بین نیروها قرار نداریم که وظیفه روز تشکیل جبهه باشد، بلکه قبل از همه، علیرغم درک ضرورت تشکیل چنین جبهه‌ای، در شرایطی قرار داریم که هنوز باید از ابتدائی‌ترین شکل مناسبات بین نیروها، حرکت کنیم، از اقدامات منفرد یا حتی پیوسته‌ای در این یا آن زمینه که چشم‌انداز گسترش موثر آنها، می‌تواند

با توجه به موقعیت روسیه هم چنان از جمهوری دمکراتیک دفاع می کند و می گوید:

«ما مارکسیستها می گوئیم انقلاب ما بورژوازی است و به این جهت کارگران باید به مردم بیاموزند که بحرف باور نکنند و تنها به نیروی خود، به تشکیلات و به اتحاد خود بیاندیشند.» «ما باید با استفاده از آزادی نسبی نظم نوین و وجود شوراهای نمایندگان کارگران بکوشیم ذهن توده‌ها را روشن و آنها را متشکل سازیم.»

«پرولتاریا با اتفاق توده وسیع چند میلیونی یعنی اکثریت عظیم اهالی، با استفاده از خصوصیات لحظه انتقالی فعلی می تواند ابتدا در راه نیل به جمهوری دمکراتیک و سرنگون ساختن این حکومت نیمه سلطنت و سپس در راه نیل به سوسیالیسم گام بردارد.»

(۲۰ مارس ۱۹۱۷)

او یکماه بعد در تزه‌های آوریل به اندیشه‌های خود که هم چنان چهارچوب تحولات بورژوازی را در نظر دارد صراحت بیشتری می دهد. «خود ویژگی لحظه فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحله خود که در آن قدرت حاکمه بعلت کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا، بدست بورژوازی افتاده است، به دومین مرحله که در آن باید قدرت حاکمه بدست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقانان یافتند. صفت مشخصه‌ی این انتقال از یکطرف وجود حد اعلا قانونیت است (روسیه اکنون آزادترین کشور متحارب جهان است) و از طرف دیگر عدم اعمال فشار نسبت به توده‌هاست»

در این مرحله لنین هنوز از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا حتی سخنی هم نمی گوید. شعار او در این مرحله انتقال قدرت به شوراهاست. شوراهاهایی که از نظراو چیزی نیست جز «دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان». «کیفیت خود ویژه انقلاب روسیه موجب در آمیختن دو دیکتاتوری شده است. دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان یعنی شورای نمایندگان کارگران و دهقانان. بورژوازی طرفدار قدرت یگانه بورژوازی است. کارگران آگاه طرفدار قدرت یگانه شوراهای نمایندگان کارگران و برزگران و دهقانان و سربازان، یعنی طرفدار قدرت یگانه‌ای هستند که موجبات آن از راه روشن شدن ذهن پرولتاریا فراهم شده باشد و نه از راههای ماجراجویانه!»

(از مجموعه تزه‌های آوریل)

نمونه های مشخص دیگری که در زیر آورده شده است، جایگاه ارزیابی سیاسی، تاثیر و نمود مستقیم و تعیین کننده آن در اتخاذ شعارهای اصلی انقلاب توسط لنین را روشنتر می سازد:

«خطا و اشتباه بود هر آینه اگر بلشویکها در روزهای سوم و چهارم ژوئیه بدست گرفتن زمام قدرت را هدف و وظیفه خود قرار می دادند، زیرا اکثریت نه تنها مردم، بلکه حتی کارگران را در آن موقع نمایندگی نمی کردند.»

(طرح قطعنامه مربوط به لحظه کنونی سیاسی، لنین ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۷)
«اکثریت مردم با ماست، تنها پیروزی ما در پایتخت، دهقانان را نیز بطرف ما جلب خواهد کرد، باید در پیترو و در مسکو تصرف قدرت و سرنگونی دولت در دستور روز گذاشته شود. بلشویکها که در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان اکثریت را بدست آورده اند می توانند و باید زمام حکومت را در دست بگیرند.»

(۱۹۱۷)

«اگر ما در روزهای بحرانی ژوئن دست به قیام می زدیم مرتکب اشتباه شده بودیم. ما نه از لحاظ مادی و نه از لحاظ سیاسی قادر به سرنگونی حکومت نبودیم. آن زمان پیشاهنگ انقلاب هنوز با ما نبود. آن زمان در میان کارگران و سربازان هنوز اکثریت نداشتیم، آن زمان هنوز شور انقلابی در تمام مردم وجود نداشت. آن زمان هنوز در میان دشمنان ما، در میان خرده بورژوازی و در بین امپریالیستها (متفقین) تزلزل جدی وجود نداشت. ولی حالا اوضاع صورت دیگری بخود گرفته است. اکثریت طبقه یعنی پیشاهنگ انقلاب و پیشاهنگ مردم که توانایی دارد توده‌ها را بدنبال خود ببرد با ماست.»

(مارکسیسم و قیام ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۷)

لنین نه تنها برای روسیه آغشته به استبداد فئودالی که در سالهای بعد از انقلاب اکبر در رهنمود به احزاب کمونیست کشورهای پیشرفته اروپایی نیز هرگز اهمیت سطح تشکل، میزان نفوذ و توازن قوای سیاسی

پرهیز داشتند. در انقلاب نخست (۱۹۰۵) تزار باقیماند و تنها به پاره‌ای اصلاحات بورژوازی تن سپرد. در انقلاب دوم (فوریه ۱۹۱۷) که به سرنگونی تزارسیم انجامید، «دولت موقت انقلابی» ای سرکار آمد که دلیل ضعف تشکل و محدودیت نفوذ توده‌ای احزاب چپ، راست ترین جناحهای بورژوازی در آن دست بالا را پیدا کردند. ماهیت این نیروی هژمونیک خیلی سرعت، ماهیت ضدانقلابی دولت موقت را آشکار کرد. با این وجود منشویکها که در طول مبارزه ایدئولوژیک این سالها به بسیاری از نظرات لنین بازگشته بودند، بی توجه به ماهیت حکومت و علیرغم نظرات پیشین خود به این حکومت پیوستند. بسیاری از بلشویکها و از جمله استالین و اکثریت کمیته مرکزی حزب نیز قبل از رویت «نامه‌هایی از دور» لنین آماده شرکت در دولت موقت شده بودند، ولی در نیمه راه مسیر را کج کردند.

لنین خاطر نشان ساخته بود انقلاب فوریه محصول ضربه مشترک دو نیروی دارای منافع طبقاتی ناهمگون و تمایلات سیاسی- اجتماعی کاملاً متناقض است که علیه تزارسیم با هم در آمیخته‌اند. یکی روسیه بورژوازی که اکنون دولت موقت را در اختیار دارد و دیگری شورای نمایندگان کارگران که شروع به جلب نمایندگان سربازان و کارگران بسوی خود کرده است.

بنابراین هر کس بگوید کارگران، بمنظور مبارزه با ارتجاع تزارسیم، باید از دولت جدید پشتیبانی کند، آنکس به پرولتاریا، به صلح و آزادی خیانت کرده است، البته او پیش از این انقلاب نیز که از شرکت در دولت موقت دفاع کرده بود، هرگز این نظر را نداشت که این شرکت در هر توازن قوای سیاسی ضرورت داشته و مجاز شناخته می شود. ولی آنچه تفاوت می کرد ارزیابی عمومی لنین از اوضاع جهان و شرایط دورانی بود که بر اساسی بحران اقتصادی عمیق اروپا (بویژه آلمان) تحت تز امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری، آنرا تئوریزه کرده بود. بر اساس این تز انقلاب سوسیالیستی در یک کشور امکان پذیر تلقی می شد. در دستور قرار گرفتن انقلاب سوسیالیستی اکتر یک ضرورت تئوریک یا یک ارزیابی سیاسی؟

اشتباه بسیار قاحشی خواهد بود هر آینه تصور شود، لنین دفاع از ماهیت سوسیالیستی انقلاب اکتر و شعار حکومت کارگری را از ضرورتهای تاریخی عصر موردنظر خویش یعنی عصر گنبدگی سرمایه داری و آغاز انقلاب پرولتری نتیجه گرفته است. این پایه تئوریک برای طرح این شعار و پرداختن به اصول آن شاید بسیار لازم بود، (چون آن زمان کمونیستها هنوز همانند مارکس و انگلس به امکان انقلاب سوسیالیستی در مجموعه‌ای از کشورهای اروپایی نظر داشتند) ولی مطلقاً و بهیچ وجه لنین را در طرح برنامه عملی و شعارهای اصلی انقلاب محدود نمی کرد. چرا که مابین ویژگی‌های عام یک دوره تاریخی که مهیا بودن پهنه گیتی را برای طرح یک شعار توضیح می دهد، با ضرورت طرح کردن یا نکردن آن شعار در موقعیت مشخص از این دوره، تفاوت اساسی وجود دارد. چسبیدن به این ویژگی‌های تاریخی و شعارها را به چهارچوب آن مقید کردن فقط هنرنمایی روشنفکران تجریدگرائی است که فرسنگها از زندگی واقعی و ملزومات عملی مبارزه فاصله دارند. و گرنه اندیشیدن در سیر رویدادهایی که لنین را نه در چهارچوب‌های تئوریک که در ارزیابی از موقعیت و وضعیت توازن قوای سیاسی به طرح شعار حکومت کارگری رسانید نیازمند درایت و تعمق چندانی نیست. همه شواهد و معیارها در طرح شعارهای لنین حکایت از سنگرهای چوبی کسانی دارد که پشت فریبه‌های ملزومات تاریخی، اعتبار اصول و قواعد عصر و ساده‌اندیشانه‌تر از همه تفاوت قائل گشتن مابین لنین پیر و لنین جوان یا لنین قبل و بعد از تزه‌های آوریل، پناه گرفته‌اند. و شعارهای سرخ و تخیلات منزله طلبانه خویش را به لباس واقعیات می آرایند. آنروی این سکه سرخ چهره زرد مریدان بلا اختیار «سوسیالیسم واقعا موجود» غنوده بود که لنین تراز خود لنین به کشف تئوری دوران و ملزومات اجتنابناپذیر آن نائل آمده بودند تا سیستم بیمار و فرو ریخته این «سوسیالیسم» را با باورهای پوسیده و ذهنیت‌های کاذب نتیجه این کشف ترسیم کنند. این سیستم فکری پوسیده با تمسک به مشخصات و ویژگی‌های «دوران» کمونیستها را از هر تحلیل مشخص نسبت به شرایط مشخص بی نیاز می داشت. فقط دفاع از اردوگاه کلید حل همگی مسائل بود.

بعکس لنین در حسن ختام همان نامه‌های دور که یکسال بعد از نظریه تئوریک او درباره مشخصات عصر امپریالیسم به تحریر در آمده بود،

اشتباه این نبود که لنین حزب بلشویک را برای کسب قدرت سیاسی هدایت و تشویق کرد. اشتباه این بود که باقرار دادن یک حزب واحد (هر چقدر که این حزب فداکار، خیرخواهانه و مملو از روحیه آزادگی و انسانی کمونیستی باشد) روش و متدولوژی را در جنبش کمونیستی جهانی نطفه گذاشت که این حزب همانگونه که منشویکها پیش‌بینی کرده بودند، در ادامه خود به بزرگترین نیروی بازتولید بورکراسی مبدل می‌گشت و آدمهای عجیب‌الخلقه نظیر استالین و یلتسین را در خود پرورش می‌داد.

اگر قرار بود بعد از انقلاب اکتبر، احزاب بر کشور شوراهای حکومت کنند، مجلس موسسان نباید منحل می‌گشت و اگر قرار بود نمایندگان شوراها کارگران، سربازان و دهقانان زمام قدرت را بدست گیرند، زمام این امور نمی‌باید به یک حزب (بلشویک) سپرده می‌شد که هر زمان و هر گونه که خواست و هر کس را که صلاح میدانست بصورت باواسطه و پشت درهای بسته کمیته مرکزی، به رهبری جامعه و بالای سر شوراها انتصاب کند و کسی حق عزل هیچیک از آنها را نداشته باشد. لنین به محصول تبعی این ناهماهنگی اجتماعی نه تنها توجه نکرد، بلکه هرگز نگذاشت بحث مربوط به چگونگی حکومت شورایی و دست‌یابی به راههایی بهتر از آنکه یک حزب را بعنوان دولت و فعال مایضا بالای سر جامعه تبدیل نماید، ادامه پیدا کند. چرا که هر بحثی که از نقد دولت حزبی شروع می‌شد، در موقعیت خطیر «کمونیسم جنگی» که بورژوازی از داخل و امپریالیستها از خارج حکومت شوراها را زیر ضرب گرفته بودند، کیان انقلاب پرولتری را «بخطر می‌انداخت» و «نوکری» بورژوازی قلمداد می‌شد. آیا هیچ خطری زیانبارتر از نتایج فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی که لنین پی‌ریخته بود و روحیه یاس و سرخوردگی جهانی محصول این فروپاشی می‌توانست وجود داشته باشد؟ متأسفانه امروز لنین نابغه در بین ما نیست که خود بهتر از دیگران این نقائص را راه‌یابی کند ولی خوشبختانه پاسخ او به این بحث هست و می‌تواند در پرورش این نظریه بهتر یاری برساند.

پاسخ او گفتاری است در برابر نقد کائوتسکی از «تزه‌های مربوط به مجلس موسسان» که در آن به صراحت از دولت حزبی بلشویکی دفاع شده است. لنین چنان پاسخ «دندان شکنی» به کائوتسکی می‌دهد که جانی برای هیچگونه اندیشیدنی باقی نمی‌گذارد. شاید امروز برای کسی حائز اهمیت نباشد که کائوتسکی خود را به بورژوازی فروخته بوده است یا نه، در مورد شوراها و دمکراسی درک غلطی داشته یا خیر. ولی برای ارزیابی از اندوخته‌های جنبش کارگری جهانی مهم خواهد بود که تمق در محتوای تزه‌های مربوط به مجلس موسسان لنین (مجموعه آثار جلد ۲۵) این حقیقت را به ذهن می‌آورد که حزب بلشویک برای نظرات و گفتار لنین ارزش بسیار والائی قائل بوده است که علیرغم مخالفت او با دبیر کلی استالین، چنین کسی را برای اجرای این تزه‌ها از کمیته مرکزی حزب بالا می‌گشت.

اهمیت بحثی که لنین در روش برخورد با نقد کائوتسکی و دیگر رهبران بلشویک، آنرا مختومه اعلام می‌دارد این نیست که بلشویکها در مجلس موسسان اکثریت را حائز بودند یا اقلیت را و کائوتسکی دروغ شایع‌کننده است یا نه! مهم نقش و تاثیر قوانین و قواعد اجتماعی در سنن، فرهنگ و نحوه پرورش جامعه است، که می‌بایست بسط به عالی‌ترین نوع دمکراسی را میسر گرداند. در حالیکه توجه به مجموعه تزه‌های لنین درباره علت انحلال مجلس موسسان، هنوز بعد از این سالها ضرورت ادامه این مباحث در ذره‌های نکاسته است و چشمگیرتر از همه روندی است که انقلاب اکتبر حکومت را به شوراها واگذار می‌کند و شورا به حزب بلشویک آنها با یک اکثریت کاملاً شکننده، در کنگره نمایندگان شوراها روسیه که حکومت به بلشویکها تفویض شد، از ۶۷۵ نماینده بلشویکها ۳۴۳ نماینده یعنی ۵۱ درصد را داشتند این نسبت در کنگره پنجم ژوئیه ۱۹۱۸ به ۷۷۳ از کل ۱۱۶۶ نماینده رسید که بعد از یکسال هنوز ۶۶ درصد کل نمایندگان را تشکیل می‌داد. همانگونه که پیش از این خاطر نشان ساختیم، لنین با ارزیابی از اکثریت ۵۱ درصد کنگره شوراها نظر داد که «بلشویکها باید زمام حکومت را بدست بگیرند» یعنی اجرای شعار به همه قدرت به پرولتاریای انقلابی. او همانجا گفته که این پیشاهنگ یعنی همان اکثریت نمایندگان شوراها هم اکنون با ما هستند. پس از کسب قدرت سیاسی دهقانان نیز بما ملحق خواهند شد و نمایندگان کارگران و دهقانان و توده‌ها را بدنبال خود می‌کشند. این

را در اتخاذ تاکتیک نادیده نمی‌گرفت. اساس استدلال و مبنای تحلیلی او در توصیه‌های تاکتیکی به احزاب کمونیست سایر کشورها که در مجموعه مقالات «بیماری کودکی چپ گرایی در کمونیسم» به تحریر درآورده بر وضعیت قوا و نفوذ توده‌ای این احزاب اتکاء دارد.

«توجه جنبش کمونیستی نوپای انگلستان به انقلاب پرولتری و اجتناب از هر گونه سازش با بورژوازی بیانگر عالی‌چگونگی روحیه و نظر کمونیستهای جوان است، ولی این جنبش ظاهراً این نکته را در نظر نمی‌گیرد که سیاست، علم و هنر است و این هنر از آسمان نازل نمی‌شود و رایگان بدست نمی‌آید. بهمین دلیل پرولتاریا اگر مایل به پیروزی باشد باید سیاستمداران طبقاتی خویش را پیرورد. آنها سیاستمدارانی که دست کمی از سیاستمداران بورژوازی نداشته باشند. برای کمونیستهای انگلیسی اکنون در مواردی بسیار حتی نزدیک شدن به توده‌ها و حتی واداشتن آنها به شنیدن سخنانشان بسیار دشوار است. بعقیده من آنها باید هر چهار حزب، جریان و گروه خود را که همه آنها بسیار ضعیف و و برخی از آنها از ضعیف هم ضعیفترند، بر بنیاد اصول انترناسیونال سوم و شرکت حتی در پارلمان و در ائتلاف با احزاب خرده بورژوازی در یک حزب کمونیست متحد شوند.»

(بیماری کودکی... لنین آوریل ۱۹۲۰)

آنچه تا بدینجا بدان اشاره شد و آنچه که دقت در نظرگاههای مهم و تاریخ‌ساز لنین را به درازا کشانید، لزوم از پرده بیرون کردن ایده‌ها و شعارهای سرخ فامی است که به اسم لنینیسم و در دفاع از آن، از خود لنین گوی سبقت می‌گیرد. این ایده‌ها موقعیت تشکل و نفوذ توده‌ای یک حزب زمینی متکی به شعارهای مشخص و قابل اجرا را به مشتی احکام کلی، چهارچوبهای تاریخیاً ترسیم شده و تخیلاتی آرمانخواه ارتقاء می‌دهد و وظیفه کمونیستها را به رسالت آدمهای بیطرف و کنارگود مبدل می‌سازد. نمونه شکست‌خورده این روش، ایده‌های حاکم بر «احزاب کمونیست برادر» بود. تئوری متکی بر «مقدرات تاریخی» آنها نه فقط اتحاد شوروی و اقمار آنها بلکه طی یک دوره طولانی تمامی احزاب کمونیست جهان را بسوی یانگی سیاسی سوق داد و آنها را از امکان تاثیر گذاری بر محیط پیرامون خود و ایفای نقش پیش‌تاز محروم ساخت. محصول این شیوه برخورد نه فقط شکست بزرگ اردوگاه سوسیالیستی، بلکه وضعیت از هم پاشیده جنبش چپ و کارگری امروز جهان است.

اما ساده‌لوحی است اگر باور شود که با فرو ریختن سیستم برآمده و متکی بر چنین روش و تفکری، الزاماً خود این روش نیز رخت بر بسته است. درست برعکس اذهان معتاد به چنین تفکراتی هم چنان پابرجا هستند و انقلاب را کماکان از مقدرات جدیدی نتیجه می‌گیرند. در قاموس اینان ارزیابی سیاسی و نیازهای عینی یک تحول مطلقاً فاقد اهمیت است. تنها چارچوب مبتنی بر ذهنیت آنها و اینکه مثلاً شکل و مضمون انقلاب چه باید باشد و مطابق کدام فرمولبندی از پیش آماده باید صورت بگیرد، حایز اعتبار و اهمیت است.

اما از این مهمتر توجه به متدولوژی لنین بویژه بعد از تجربیات محصول فروپاشی اردوگاه کمونیستی که لنین خود در پی‌ریزی برخی از انحرافات آن نقش موثری داشت و هم چنین درس آموزی از تجارب مثبت و منفی و خلاقیت‌های او در برابر چپ ضعیف امروز ما که چه باید بکند و چه نباید بکند، حائز اهمیت بیشتری است.

تاریخ شاید نام کمتر کسانی را همچون لنین بسمتایه رهبر و هدایت‌گر نابغه انقلابات معرفی کند. منبع نبوغ او نهایت هشیاری و توجه عمیق به توازن قوای سیاسی و طبقاتی جامعه و طرح‌ریزی شعارهای عملی و قابل تحقق متناسب با آنها بود. ولی همین نبوغ خود به ضعف بزرگ لنینیسم نیز مبدل شد. اگر دقت و توجه به سطح شوریدگی عمومی، آرایش سیاسی طبقاتی و اتخاذ شعارهای صحیح لازمه حتمی پیروزی انقلاب اجتماعی است، ولی استقرار سوسیالیسم و ایجاد نظم نوین و بمراتب متکاملتر از نظام موجود، مستلزم دامن زدن بیک محیط سازندگی ذهنی و پرورش جهان‌بینی اجتماعی نیز هست. حضور ذهن و هشیاری نبوغ آسای لنین در صحت تاکتیکها، متأسفانه هر بحث فراروی جامعه را که پیشرفت انقلاب سوسیالیستی مستلزم دامن‌زدن هر چه بیشتر آن بود، مختومه اعلام می‌کرد. با پاسخ قطعی و حتمی لنین در پیرامون هر بحثی که کنکاش بیشتر در میان جامعه روشنفکران و مردم را ایجاد می‌کرد، در پرتو این نبوغ، قطعی و پایان یافته تلقی می‌شد.

ارزیابی البته غلط نبود، ولی بچه قیمتی؟ بقیمت یک جنگ داخلی تمام عیار. رکن اساسی مجلس موسسان بمتابه پیشرفته‌ترین و عالی‌ترین شکل دمکراتیسم در یک جمهوری دمکراتیک (جمهوری بورژوازی) به پلورالیسم سیاسی یعنی حکومت احزاب تکیه دارد. بنابراین زمانی که بگفته خود لنین این «دمکراتیسم» یعنی حکومت احزابی که در دوران بورژوازی پدید آمده‌اند با وظائف دیکتاتوری پرولتاری در «تصادم» قرار می‌گیرد و رای به تبعیت این مجلس از شوراها و سازگار کردن آن با دیکتاتوری پرولتاریا داده می‌شود، چگونه می‌توان در مقابل آن حکومت یک حزب واحد را ملاک همه تبعیت‌ها قرار داد؟ آیا غیر از اینست که حکومت شوراها مفهوم واقعی خود را تنها در انتخاب و یا عزل بلاواسطه نمایندگان بجوید که خود مستقیم و نه از طریق واسطه حزب معینی آنرا برگزیده است؟

ولی این روش باز امکانپذیر نبود. چرا که با توجه به اکثریت نسبی بلشویکها (۵۱ درصد) اینبار، بورژوازی مجلس موسسان را از طریق «نفوذ» در شوراها دور میزد و دستگاههای توطئه سنج برای کشف و سرکوب بورژوازی می‌باید در درون شوراها بکار می‌افتاد. در حالیکه تفویض زمام حکومت بدست خود حزب بلشویک ریش و قیچی را مستقیماً بدست سوخت و ساز درونی خود حزب می‌سپرد. این تناقض ریشه در ساختار خود جامعه روسیه و شتابزدگی دهقانی برای رسیدن به سوسیالیسم داشت. وقتی برای جامعه ای که هنوز از خواب استبدادی برنخاسته، هنوز دمکراتیسم بسط پیدانکرده، تودهها به گفته خود لنین راحت «دنبال» قدرت می‌افتند و مهمتر از همه پرولتاریا بمتابه «پشاهنگ جامعه» هنوز به اراده «اکثریت عظیم جامعه» (نه از روی دنباله روی بلکه با اتکا به دانش اجتماعی و آگاهی سیاسی) تبدیل نگشته است، دستور حکومت کارگری صادرشود، چه جای تردید باقی میماند که این حکومت هنوز قدرت سیاسی را بطور کامل قبضه نکرده باید در صد جنبه بچنگد، نه با احزاب و نه فقط با بخشهایی از بورژوازی بلکه با اهالی! با دهقانان، با خلقها، با کارگران راه آهن، با دهقانان مرفه و اقشار وسیع خرد بورژوازی که هر یک از احزاب یکی از این اقشار و طبقات را نمایندگی میکنند. و طبیعی خواهد بود که وقتی جنگ داخلی براه افتاد، کل «نظام» بخطر میافتد و تر و خشک با هم میسوزند و خود این جنگ داخلی جبر تازه ای میشود برای محدود کردن دمکراسی و سرریز شدن ظرف تحمل مخالفین نظری حزبی که بار اصلی این جنگ داخلی را برای رسانیدن جامعه به رهائی از هر گونه ستم و استثمار بدوش دارد. وقتی تنها ارزیابی سیاسی و چگونگی آرایش قوا معیار تاکتیکهای اساسی باشد، هنگامیکه مضمون انقلاب با جابجائی سریع آرا تغییر کند، باید باین انتظار بود که بعد از سالیان طولانی تکامل سوسیالیستی، جامعه برای ابتدائی ترین آرزوهای فروخورده اش سر بلند کند و تمایلات دوران پست، فاجعه بوسنی و یا چچنی را تحویل قرن بیست و یکم بدهد. وقتی لنین در ارزیابی از خصوصیت انقلاب روسیه میگوید: «از این لحاظ که قدرت دولتی در روسیه بدست طبقه جدید یعنی بورژوازی و ملاکین بورژواماب افتاده است، از این لحاظ انقلاب بورژوا-دموکراتیک در روسیه پایان یافته است!» (ترهای آوریل ۱۹۱۷) چرا نباید باور کرد که انقلاب سوسیالیستی نیز از این لحاظ که قدرت دولتی در دست حزب کمونیست متمرکز گردد، میتواند پایان برسد؟ و چرا نباید این حزب بهر فشار و جانفشانی که شده چنین موقعیتی را احراز کند؟

شکست این سوسیالیسم اما واقعتاً روند تکامل اجتماعی را بگونه دیگر نشان داد. اینکه تغییر در صف بندیهای سیاسی الزاماً تغییر در وظائف سیاسی را معنی نمیدهد. روندهای سیاسی بسرعت از اینرو به آنرو میشوند، اما تحولات اجتماعی و اقتصادی برای گذار یک جامعه از نظامی به نظام دیگر، یا از انقلابی به انقلاب دیگر، الزاماً به این سرعت صورت نمیگیرد. صرف هژمونی نیروهای کمونیست در یک انقلاب، آن انقلاب را سوسیالیستی و آن تحولات را سوسیالیستی نمیآورد.

بدیل این شتابزدگی این بود که حزب بلشویک با برتری هژمونیک خود در جامعه راه بسط و تکامل دمکراسی و عالیترین نوع آن از طریق همان حکومت شورائی را که راه انکشاف جامعه استبدادزده بود، دنبال میکرد. در اینصورت نه فقط روسیه بلکه جهان نیز امروز گام بزرگی بسوی تحول سوسیالیستی به پیش برداشته بود.

همانطور که گفته شد روند سریع حوادث و به صحنه وارد شدن بخشهای وسیعی از مردم که خود ناشی از خصلت انفجاری انقلابات در

ادامه دارد

ماده ۷ این ترها می‌گوید:

۷- «انقلاب اکتبر زمام حکومت را بدست شوراها داده است...» و ماده ۸ اضافه می‌کند:

۸- «کنگره دوم سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه، این پشاهنگ پرولتاریا و موثرترین بخش دهقانان، حزب بلشویک را بر مسند حکومت نشانده».

ماده‌های ۱۶ تا ۱۹ این ترها تاکید دارند که چون مجلس موسسان طبق

فهرست‌های احزابی تشکیل شده بود که قبل از انقلاب پرولتری- دهنانی اکتبر وجود داشته‌اند و حالا با اراده و علائق استمارشوندگان که در اکتبر به انقلاب سوسیالیستی دست زده‌اند «تصادم» پیدا کرده است، طبیعی است که منافع این انقلاب مافوق حقوق صوری مجلس موسسان قرار بگیرد.

بس هر گونه تلاش مستقیم و غیر مستقیم که بخواهد به مجلس موسسان از جنبه صوری دمکراسی بورژوازی بنگرد و این مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی را در نظر نیارد خیانت به آرمان پرولتاریا و پیوستن به نقطه نظر بورژوازی است. بنابراین مجلس موسسان یا باید حکومت شوروی را (یعنی طبق بندهای بالا دولت بلشویکی را) به رسمیت بشناسد و یا در غیر اینصورت «از راه اقدامات انقلابی بی‌نهایت مجذانه، سریع و سخت و قطعی حکومت شوروی علیه ضدانقلاب کادتی اعم از اینکه این ضدانقلاب خود را زیر هر شعار یا موسسه‌ای ولو عضویت در مجلس موسسان مستور کرده باشد مواجه خواهد گشت».

این ترزا که توسط لنین به نگارش در آمده است، حمایت بعضی از رهبران بلشویک از مجلس موسسان را بیاد حمله می‌گیرد و می‌افزاید این «سران بلشویسم در ارزیابی از قیام اکتبر و وظایف دیکتاتوری پرولتاریا دچار ناتوانی گشته‌اند و لذا «هرگونه تلاشی برای بستن دست حکومت شوروی در این مبارزه همدستی با ضدانقلاب خواهد بود».

(ترزای مربوط به مجلس موسسان لنین دسامبر ۱۹۱۷)

چکیده نقد کائوتسکی از این ترزا اینستکه:
 «بدین طریق سازمان شورواها، یکی از مهمترین پدیده‌های زمان ماست. این سازمان نوید آن می‌دهد که در نبردهای قطعی عظیم بین سرمایه و کار که ما به استقبال آن می‌شتابیم، اهمیت قاطع کسب نماید. ولی آیا ما حق داریم از شورواها توقعی بیش از این داشته باشیم، بلشویکها... بس از برانداختن مجلس موسسان دست بکار آن شدند که شورواها را که تا آنزمان سازمان پیکار جدی یک طبقه بود، به سازمان دولتی بدل نمایند. آنها دموکراسی را که خلق روس در انقلاب فوریه به جنگ آورده بود نابود کردند...»

فقط جای تأسف است که تنها پس از اینکه در مجلس موسسان در اقلیت ماندند به این نتیجه رسیدند. قبل از آن هیچکس پرشورتر از لنین این مجلس را طلب نمی‌کرد».

پاسخ لنین به کائوتسکی اینست:

«فقط عامل بورژوازی ممکن بود مطلب را چنین کاذبانه جمع‌آوری سازد... چنین دروغ شاخداری را فقط دون فطرتی ممکن بود بگوید که خود را به بورژوازی فروخته باشد.»

(انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، لنین نوامبر ۱۹۱۸)

تصحیح و پوزش

در شماره ۲۲ اتحاد کار اشتباه فاحشی در صفحه بندی صورت گرفت و بجای متن غلط گیری شده مطلب «راه پیشرفت انقلاب سوسیالیستی» نوشته رفیق مصطفی مدنی، متن اولیه مورد استفاده قرار گرفت که همراه با اشتباهات تایپی متعددی است. با پوزش از خوانندگان و بخصوص رفیق مصطفی غلطهای چاپی بشرح زیر تصحیح میشوند.

صفحه	ستون	پاراگراف	سطر	اشتباه	درست
۷	۱	۳	۲	روزهای نظام	نبردهای نظامی
۷	۱	۵	۵	روشنگر	هونیکر
۷	۱	آخر	۶ از آخر	دلارهای	کالاهای
۷	۲	۱	۸	نسبت	نسبت
۷	۲	۱	۱۲ از آخر	برخاستن	برخاستن حزب
۷	۲	۲	۹	رفت	قرار گرفته است
۸	۱	۱	۲	ساعت ها	ساعت کار
۸	۱	۱	۵	این تناقض تعطیل	این تناقض تعطیل
۸	۱	۲	۶	شیوه‌های	شیوه‌های گوناگونی
۸	۲	۱	۴	انقلابات ۱۸۴۸-۵	انقلابات ۱۸۴۸-۵
۸	۲	۱	۵	سوسیالیستی شوند	سوسیالیستی شدند
۸	۲	۱	آخر	که سود	که بسود
۹	۱	۱	۱۰	تعیین	تعیین
۹	۱	۲	۱۳	حال و کنشی	حال و کششی
۹	۲	۲	آخر	طریق روز	طریق زور
۹	۲	۳	۱۲ از آخر	بشود خود	بسودخود
۹	۲	آخر	۵	فراتر رفته	فراتر رفته
۹	۲	آخر	۱	سیاست بورژوازی	سیادت بورژوازی
۱۰	۱	۱	۲	(برنامه ارنورت)	(برنامه ارفورت)
۱۰	۱	۱	۲	پیشنهاد میشود.	پیشنهاد میشود.
۱۰	۱	۱	۵	بنابرتاکید	که بنا برتاکید
۱۰	۱	۲	۱۰	از نقد برنامه	در نقد برنامه «ارفورت»
۱۰	۱	۲	۱۲	برنا را از آن بردارید	برنامه را از آن بزدايد
۱۰	۱	۲	۱۸	چنین میسازد.	چنین مشخص میسازد.
۱۰	۱	۳	آخر	ارفورت	ارفورت
۱۰	۱	۴	۲	سیاسی و برهیز	کسب قدرت برهیز
۱۰	۱	آخر	۲	به حکومت‌های	بر حکومت‌های
۱۰	۲	۲	۱	حال آنکه در شرایط تاریخی برای انقلاب	حال که شرایط تاریخی برای انقلاب
۱۰	۲	۲	۲	سوسیالیستی آماده نیست	سوسیالیستی آماده نیست، باید
۱۰	۲	۴	۲	جهش به سوسیالیسم چندی سال	جهش به سوسیالیسم ... چندین سال
۱۰	۲	۵	۷	فقرات اجتماعی	فقرات انقلاب اجتماعی
۱۰	۲	۵	۹	پرولتاریا به مبارزه برای «جبهه ای» سوق	پرولتاریا را به مبارزه برای «جمهوری»
۱۰	۲	آخر	آخر	توضیح در یک جمله	سوق دادند
۱۰	۲	آخر	آخر	توضیح در یک جمله	توضیح